پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله) در مخزن الأسرار نظامي

قادر فاضلي

مخزن الاسرار، که نخستين اثر منظوم جناب حکيم نظامي است، به واقع مخزني است از اسرار الهي و مي‌توان گفت که: پُربارترين و پرفروغ‌ترين اثر نظامي، همانا مخزن‌الأسرار است. نظامي در اين کتاب، بعد از راز و نياز به درگاه بي‌نياز، به مدح حضرت پيامبر اعظم (صلّي الله عليه وآله) پرداخته و در حدّ بسيار عالي، عظمت وجودي آن جناب را شرح داده است. در چند بيت محدودي که آن جناب را مدح کرده، مطالب متنوع و عميقي در ابعاد وجودي آن حضرت آورده است که بعضي از آن‌ها، همانند مطالبي است که عارفان و شاعران ديگر نيز گفته‌اند، ليکن بعضي از آن‌ها منحصر به او است.

براي اين‌که محتواي اشعار وي، از پشتوانة محکم ديني برخوردار باشد و فقط جنبة ذوقي به خود نگيرد، آيات و احاديث متعددي را اساس سروه‌هايش قرار داده است.

وي در اين کتاب چندين بار به نعتِ پيامبر خاتم (صلّي الله عليه وآله) پرداخته و هر بار مطالبي نو در خصوص مقام و منزلت وي بيان کرده است:

67

اوليّت پيامبر خاتم (صلّي الله عليه وآله)

نظامي در نخستين مدح خود، که پس از مدح و ستايش خداوند آغاز مي‌شود، به اوّليت رسول الله در خلقت پرداخته و مي‌گويد:

تختة اول که الف نقش بست

بر در محجوبة احمد نشست

حلقة حي را کالف اقليم داد

طوق ز دال و کمر از ميم داد

لا جرم او يافت از آن ميم و دال

دايرة دولت و خط کمال

بود درين گنبد فيروزه خشت

تازه ترنجي زسراي بهشت

رسم ترنج است که در روزگار

پيش دهد ميوه پس آرد بهار

کُنْتُ نَبيّا چو عَلَم پيش برد

ختم نبوت به محمد سپرد

مه که نگين دان زبرجد شدست

خاتم او مهر محمد شدست‌( 1 )

از در زمان، بحثي که در عرفان مطرح بوده و هست، مسألة اوّليت رسول الله (صلّي الله عليه وآله) در خلقت است. گويند: وجود مقدس پيامبر، اوّلين مخلوق الهي بوده و ساير آفريدگان بعد از وي و به برکت او وجود يافته‌اند.

تکيه‌گاه اين مباحث، چند حديثي است که از خود پيامبر (صلّي الله عليه وآله) در اين زمينه وارد شده که فرمود:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»( 2 )

«اوّلين چيزي که خدا آفريد، نور من بوده است.»

در حديث ديگر فرمود:

«كُنْتُ نَبِيّاً وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ (أَوْ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ) ».( 3 )

«من پيامبر بودم در حالي که آدم (عليه السلام) هنوز در مرحلة آب و گِل (ميان روح و جسم) بود.»

برخي از آيات و احاديث بيانگر اشرفيت حضرت رسول (صلّي الله عليه وآله) است. روشن است که اشرف مخلوقات بايد اقدم و اوّل آنان نيز باشد؛ زيرا نزديک‌ترين موجود به خدا، گرامي‌ترين آن‌ها نيز هست و پيامبرخدا (صلّي الله عليه وآله) که از نظر مقام نزديک‌ترين بندة خدا به خداست، از نظر وجود نيز بايد نزديک‌ترين باشد؛ چرا يکي از صفات الهي، ازليّت و قِدمت اوست. پس رسول الله نيز در ازليّت و قدمت بايد مقرّب‌ترين

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مخزن الاسرار، صص 15 و 16

( 2 ) . بحارالأنوار، ج15، ص24

3 . بحارالأنوار، ج 18، ص278

68

باشد که هست. از اين‌رو نظامي اوّلين تجلّي را در وجود احمدي دانسته، مي‌گويد:

تختة اول که الف نقش بست

بر در محجوبة احمد نشست

الف که اوّلين حرفِ لفظ جلاله «الله» و «احد» است و اين دو از نام‌هاي شريف الهي‌اند، اوّلين تجلّي و نمودش در وجود شريف احمد (صلّي الله عليه وآله) بوده است.

همانگونه که الف در سلسلة حروف، اوّلين حرف بوده و ساير حروف در مراتب بعد هستند و به قول بعضي‌، ساير حروف تکرار الف در شکل‌هاي مختلف‌اند؛ مثلاً «ب، ت و...» الف افقي‌ هستند. يا تشکيل شده از چند الف‌اند؛ مانند «اــ ا» که وقتي فاصله برداشته شود، «ب» به وجود مي‌آيد. همچنين است ساير حروف مثل «ط ـ د ـ ح» از چند الف به هم چسبيده حاصل شده‌اند به اين شکل:

در رياضيات نيز اين نظريه طرفدار دارد که مي‌گويند: عدد واقعي يک «1» است که همان الف ‌باشد. بقية اعداد تکرار يک هستند؛ مثلاً 2، 3 و... تکرار به تعداد آن‌هاست و مثلاً عدد «1000» تکرار هزار مرتبة يک مي‌باشد. از اين‌رو، توحيد را، هم در عالم اعداد و هم در عالم اعيان، ثابت کرده‌اند.

نظامي ‌گويد: احمد (صلّي الله عليه وآله) مظهر و مجلاّي حضرت احد است. اوّلين حرف الله و احد در اول اسم احمد قرار گرفته است و اول بار او را به وجود آورده‌اند.

تختة اول که الف نقش بست

بر در محجوبة احمد نشست

اگر کلمة «محجوبه» درست باشد، چنين معني مي‌شود که حقيقت احمديه قبل از خلقت، در حقيقت احديّه محجوب بود. اول الله در اثر تجلّي و بروز حقيقت احمديه را از حجاب ذات که همة حقايق به نحو بسيط و کلّي در آن محتجب‌اند بيرون آورد. از اين‌رو، احمد اوّلين ظهور از حجاب ذات بوده است که در عرصة اسماء و صفات آشکار گشت.

اگر «محجوبه» را «محبوبه» بخوانيم نيز درست است و معنا چنين مي‌شودکه: حقيقت احمديه اوّلين محبوب حقيقي الهي است. از اين‌رو، الف احديت در ممکن غيب مطلقة قبل از خلقت پرچم بر در خيمه محجوب خود که احمد است برافراشت

69

و حقيقت محجوب خود را از عالَم ذات به عرصة صفات و اسماء آورد.

حلقة حي را کالف اقليم داد

طوق زدال و کمر از ميم داد

لاجرم او يافت از آن ميم و دال

دايرة دولت و خط کمال

«الحيّ» از اسماء ذاتية الهي است. همة حيات تجلّي اسم شريف «حي» است. «الله» اسم اعظم خدا بوده و همة اسماء الهي زير مجموعة اين اسم اعظم‌اند. وقتي الف‌ِ «الله» خواص حيات را ظاهر سازد و اسم الحيّ را از دل خود بيرون‌آورد، بايد موجود زنده‌اي بيافريندکه مظهر «الحيّ» باشد. اوّلين تجلّي دهندة به اسم الحي، ميم و دال احمد (صلّي الله عليه وآله) است. اقليم و دولت اسم الحي را ميم و دال احمد معيّن کردند.

اين‌که جناب شيخ محمود شبستري مي‌گويد:

احد در ميم احمد گشت ظاهر

در اين دور اول آمد عين آخر

ناظر به اين مضمون است؛ زيرا اگر ميم را از «احمد» برداري، به «احد» تبديل مي‌شود. فرق ميان اين دو، همانگونه که لفظاً در حدّ يک حرف ميم است، در معنا نيز چنين است:

ز احمد تا احد يک ميم فرق است

جهاني‌ اندر اين يک ميم غرق است

ميم احمد، ميم امکان است. که در احد لفظاً و معناً وجود ندارد. چون او واجب الوجود بالذات بوده و امکان به هيچ وجه در آن راه ندارد. نه در حقيقت احديّت امکان راه دارد و در ظاهرش که ميم نشانة آن است.

ميم احمد همانند کمبربندي است به دور حيات و دالش طوقي که بر الحي پيچيده‌اند و او را از مرحلة غيبت مطلقة ذاتيه خارج کردند و عيان نمودند و همة موجودات از اين مرحله به بعد ظاهر گشتند. پس احمد موجب بروز خلقت شده است. به همين جهت جهان در ميم احمد غرق‌اند؛ چون حيات در ميم احمد است و خارج از اين دولت، حياتي وجود ندارد.

خاتميت پيامبر خاتم (صلّي الله عليه وآله)

نظامي بعد از بيان اوّليت پيامبر، که اوّلين مخلوق الهي بوده، به آخر و

70

خاتميت وي نيز پرداخته و مي‌گويد: همانگونه که قبل از مخلوقي و قبل از هر پيامبري، آن حضرت وجود داشته، بعد از همة پيامبران نيز وجود خواهد داشت، اگر جهان به حيات خود ادامه مي‌دهد براي اينکه دَم به دم از ميم احمد حيات کسب مي‌کند.

او اگرچه در جسم بعد از انبياي ديگر آمده است، ولي در روح و حقيقت، قبل از همة آن‌ها وجود داشته و بعد از آن‌ها نيز وجود خواهد داشت.

کنت نبيا چو عَلَم پيش برد

ختم نبوت به محمد سپرد

مه که نگين‌دان زبرجد شدست

خاتم او مهر محمد (صلّي الله عليه وآله) شدست

گوش جهان حلقه کش ميم اوست

خود دو جهان حلقة تسليم اوست( 1 )

شمسه نه مسند هفت اختران

ختم رسل خاتم پيغمبران( 2 )

خاتميت پيامبر (صلّي الله عليه وآله) در اشعار نظامي، ريشة قرآني دارد؛ زيرا قرآن فرموده است:

{ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخاتَمَ النَّبِيِّينَ}.( 3 )

«محمد (صلّي الله عليه وآله) پدر هيچ يک از مردان شما نبوده ولي فرستادة خدا و خاتم پيامبران است.»

خاتميت سه رکن اساسي دارد:

الف) جامعيت، تا دين جامع نباشد، نمي‌تواند خاتم باشد؛ زيرا دين خاتم بايد همة احتياجات بشر را تا قيامت جوابگو باشد تا ديگر به دين جديد نيازي نيفتد. مصداق دين جامع آن است که:

{وَ لا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلاَّ فِيِ كِتابٍ مُبِينٍ}.( 4 )

«و هيچ تر و خشکي نيست مگر اين که در کتاب آشکار مشخص شده باشد.»

ب) جاودانگي، دين جامع اگر جاويد نباشد و دستخوش تحريف و دستبرد ديگران شود، از خاتميت مي‌افتد. اما وقتي از تحريف مصون ماند، در اين صورت جوابگوي انسان‌ها در همة اعصار خواهد شد. قرآن در مصونيت خويش مي‌فرمايد:

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مخزن الاسرار، صص 15 و 16

2 . مخزن الاسرار، صص 15 و 16

3 . الاحزاب: 40

4 . الانعام: 59

71

{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ}.( 1 )

«همانا ما خود قرآن را نازل کرديم و ً خود حفظش خواهيم کرد.»

ج) کامليت، دين اگر جامع و جاويد باشد، بايد کامل نيز باشد؛ يعني هيچ نقص و کمبودي در او يافت نشود. وقتي کامليت دين به همراه جامعيت و جاويد بودنش باشد ديگر وجود دين لغو مي‌گردد. قرآن در خصوص کامليت خود فرمود:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِْسْلامَ دِيناً}.( 2 )

«امروز دين شما را کامل نموده و نعمت‌هايم را در حق شما به اتمام رسانده و راضي شدم که اسلام دين شما باشد.»

جهان تا باقي است حلقه به گوش ميم حضرت احمد (صلّي الله عليه وآله) است و ديگر گوش به حرف دين ديگري غير از دين احمد نخواهد داد.

گوش جهان حلقه کش ميم اوست

خود دو جهان حلقة تسليم اوست

اشرفيت و عصمت پيامبر (صلّي الله عليه وآله)

خاتميّت پيامبر، دليل بر اشرفيت اوست؛ چون اشرف انبيا است، خاتمِ آن‌ها نيز هست. عصمت پيامبر (صلّي الله عليه وآله) آنچنان عظيم است که عصمت همة عصمتيان از اوست.

يکي از اسرار اُمّي بودن پيامبر (صلّي الله عليه وآله) اشرفيت و عصمت اوست. کسي که همة علوم را بدون واسطه از خداي سبحان مي‌گيرد، چه نيازي به خواندن و نوشتن دارد. ناداشته ندارد تا از راه خواندن بداند. همة خواندني‌ها را خداوند مستقيم به او آموخته است که:

{اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ..... اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَْكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الإِْنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ}.( 3 )

«بخوان به نام خدايت، که آفريد..... بخوان که خداي بسيار گرامي تو، آن خدايي است که به واسطة قلم آموخت، تعليم داد به انسان آنچه را که نمي‌دانست.»

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الحجر: 9

2 . المائده: 3

3 . علق: 1 تا 5

72

از اين‌رو پيامبرش را اُمّي قرار داد تا از هيچ کتابي جز قرآن نخواند.

{هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُْمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ}.( 1 )

«و اوست آن خدايي که از ميان امّي‌ها فرستاده‌اي برانگيخت که آيات الهي را براي آن‌ها مي‌خواند و پاکشان مي‌گرداند و کتاب و حکمت به آن‌ها ياد مي‌دهد.»

بعضي‌از بي‌سوادان، که پيامبر را باسواد به معني خوانا و‌نويسا معرفي‌کرده‌اند، استدلالشان اين است که خواندن و نوشتن کمال است و پيامبر بايد همة کمالات را داشته باشد. پس بايد خواندن و نوشتن بداند.

عقل سليم و قرآن کريم به خلاف اين گفته رفته‌اند؛ زيرا خواندن و نوشتن، مي‌تواند يکي از وسايل کمال باشد. هرگز في نفسه کمال نبوده‌اند؛ زيرا هزاران بلکه ميليون‌ها نفر ظالم و دروغگو و... از ميان نويسندگان و خوانندگان بوده‌اند و هستند و خواهند بود. اگر کمال به خواندن و نوشتن بود، هيچ خوانا و نويسايي نبايد در مسير ضدّکمال حرکت مي‌کرد.

بدين جهت قرآن کريم خواندن و نوشتن را از ساحت مقدّس حضرت رسول (صلّي الله عليه وآله) دور دانسته، فرمود:

{وَلا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لاَرْتابَ الْمُبْطِلُونَ}.( 2 )

«و تو قرآن را به دست خود ننوشته‌اي که اگر مي‌نوشتي باطل‌گران در پيامبريِ تو شک مي‌کردند.»

عطار چه نيکو گفته است که:

علم يک يک ذره چون بودش عيان

امّي‌آمد کو ز دفتر بر مخوان

با توجه به اين امور، همة عرفا و دانشمندان گرانقدر اسلامي، بر امّي بودن پيامبر به معناي ناخوانا و نانويسا بودن معتقد بوده‌اند و آن را يکي از معجزات اسلام و افتخار مسلمين دانسته‌اند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الجمعه: 2

2 . العنکبوت: 48

73

جناب حکيم نظامي نيز فرمود:

خواجه مسّاح و مسيح‌اش غلام

آنَت بشير و اينت مبشّر به نام

امّيِ گويا به زبان فصيح

از الفِ آدم و ميم مسيح

همچو الف راست به عهد و وفا

اول و آخر شده بر انبيا( 1 )

همة پيامبران، غلام اويند؛ زيرا شأني از شؤون او هستند. با اين‌که امي است ولي فصيح‌تر از او وجود ندارد. اوّل و آخرِ همة پاکان است. همة معصومين عصمتشان از عصمت او است.

عصمتيان در حرمش پردگي

عصمت از او يافته پروردگي

تعريف عصمت و مراحل عصمت

عصمت، نيرويي است که خداوند به شخص معصوم مي‌دهد تا وي را از گناه و خطا و اشتباه حفظ کند.

عصمت مراحلي دارد که عبارت‌اند از:

الف: عصمت در اخذ

ب: عصمت در عمل

ج: عصمت در ابلاغ

انسانِ معصوم، وحي را از خدا معصومانه اخذ مي‌کند و معصومانه به آن عمل مي‌نمايد و معصومانه به مردم ابلاغ مي‌کند.

همة معصومان؛ اعم از انبيا و اوليا، چنين بوده‌اند، با اين تفاوت که در اوليا عصمت در اخذ وحي موضوعيت نداشته ولي عصمت در عمل به وحي و ابلاغ وحي بر آن‌ها نيز صدق مي‌کند.

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مخزن الاسرار، ص 16 ديباچه کتاب.

74

محوريت و قطبيت پيامبر (صلّي الله عليه وآله)

مسألة محور و قطب بودن انسان کامل، يکي از مسائل هميشگي عرفان و ادب اسلامي است. انسان کامل مانند قطب آسياست، که سنگ آسيا به دور آن مي‌چرخد. جهان نيز به دور قطب و بر محور او ادامه حيات مي‌دهد.

بر همه سر خيل و سر خير بود

قطب گرانسنگ سبک سير بود( 1 )

قطب حقيقي، که همة هستي بر محور او مي‌چرخد، وجود مقدس رسول الله است. نظامي، ضمن اشاره به آيه‌اي از قرآن، آن را به نقطة پرگار تشبيه کرده است؛ نقطه‌اي که چرخش پرگار با تکيه بر آن نقطه ممکن مي‌شود.

نقطة روشن‌تر پرگار کن

نکته پرگارترين سخن( 2 )

بر اساس آيه شريفة: {إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} يقيناً امر الهي اينگونه است که وقتي چيزي را اراده کرد، به محض اين‌که بگويد: باش، مي‌شود.

پيامبر خدا محور امرِ (کن) الهي است.

همة هستي از يک امر الهي صادر شد و تکيه‌گاه آن امر، وجود پيامبر خاتم بود. به همين جهت در تشبيه ديگري، فلک را ذرّه‌اي از کمربند وي و ادب را آوازه‌اي از سخن آن حضرت معرفي کرده است.

از سخن او ادب آوازه‌اي

وز کمر او فلک اندازه‌اي

خامشي او سخن دلفروز

دوستي او هنر عيب سوز( 3 )

کسي که خاموش بودنش، سخن گفتن است؛ يعني در نگاه و سکوت او، معني نهفته است؛ از اين‌رو، دوستي او عيب‌سوز است. همة عيوب در پرتو دوستي وي ذوب مي‌شود؛ زيرا آتش عشق و محبت او همة عيوب را مي‌سوزاند.

اعلميّت پيامبر اعظم (صلّي الله عليه وآله)

چون‌خدا معلم مستقيم رسول‌الله (صلّي الله عليه وآله) است‌که: {الرَّحْمنُ عَلَّمَهُ الْبَيانَ}؛( 4 ) «خداوند رحمان بيان را به او تعليم داد.» از طرفي طبق مسائل عرفاني که به پاره‌اي از آن نيز

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مخزن الاسرار، ص 16

2 . همان.

3 . همان.

4 . الرحمن: 2

75

اشاره شد، انسان کامل مظهر اسماء و صفات الهي بوده و حضرت محمد (صلّي الله عليه وآله) اوّلين مخلوق خداست که مستجمع جميع اسماء و صفات احديت مي‌باشد. بنابراين، او شمع فروزان خداوندي است‌که همة حقايق را در دل خود دارد و از ازل تا ابد، هرچه هست و خواهد بود، معارفش در دل اوست. پس همة معارف از او ناشي شده و همة خيرات از او سرازير مي‌گردد؛

بر همه سر خيل و سر خير بود

قطب گرانسنگ سبک سير بود

شمع الهي ز دل افروخته

درس ازل تا ابد آموخته( 1 )

اعظميت و رحمانيت رسول اعظم (صلّي الله عليه وآله)

پيامبر (صلّي الله عليه وآله) چون مظهر اسماء اعظم الهي است، اعظم مخلوقات خدا است. از اين‌رو، همة هستي تجلّي شؤون وجودي آن حضرت است. خورشيد و ماه تجلّي نوري از انوار بي‌نهايت وجود او است و هفت آسمان بر محور وي مي‌چرخند. دنيا و آخرت به برکت او آفريده شده و عقل رشحه‌اي از رشحات اوست که وي عقل کلّ و کلّ عقل است.

شمسه نه مسند هفت اختران

ختم رسل خاتم پيغمبران

احمد مرسل که خرد خاک اوست

هر دو جهان بستة فتراک اوست( 2 )

عقل شده شيفتة روي تو

سلسلة شيفتگان موي تو

چرخ ز طوق کمرت بنده‌اي

صبح زخورشيد رخت خنده‌اي

عالمِ تر، دامن خشک از تو يافت

ناف زمين نافة مشک از تو يافت( 3 )

تاج تو و تخت تو دارد جهان

تخت زمين آمد و تاج آسمان

سايه‌ نداري تو که نور مهي

رو تو که خود ساية نور اللهي

سدره زآرايش صدرت زهيست

عرش در ايوان تو کرسي نهيست

روزن جانت چو بود صبح تاب

ذرّه بود عرش در آن آفتاب

گرنه زصبح آينه بيرون فتاد

نور تو بر خاک زمين چون فتاد( 4 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مخزن الاسرار، ص 16

2 . مخزن الاسرار، ص 20

3 . مخزن الاسرار، ص 21

4 . همان، ص22

76

عرش الهي، که وسيع‌ترين وعظيم‌ترين مخلوق است؛ به‌طوري‌که به فرمودة قرآن، کرسي الهي در عرش، از آسمان‌ها و زمين وسيع‌تر است، شأني است از شؤون حضرت احمد (صلّي الله عليه وآله) .

{وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَالأَْرْضَ}.( 1 )

نظامي ‌گويد: اگر حقيقت جان رسول الله (صلّي الله عليه وآله) تجلّي يابد و پرتو افشاني کند، در مقابل آفتاب وجود حضرت رسول، عرش الهي ذره‌اي بيش نخواهد بود. (ذره بود عرش در آن آفتاب) اعظميت او موجب رحمانيت او شده است. رحم هر کسي به اندازة ظرفيت وجودي او است؛ چون ظرفيت وجودي آن جناب، همة هستي را در بر مي‌گيرد. رحمانيتش نيز همة موجودات را در بر مي‌گيرد. اين ادعاي نظامي که ادعاي همة عرفاي اسلامي است، ريشة قرآني دارد؛ زيرا قرآن مي‌فرمايد:

{وَما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ}.( 2 )

«و ما تو را جز رحتمي براي جهانيان نفرستاده‌ايم.»

رحمانيت حضرت محمد (صلّي الله عليه وآله) نه تنها اين جهان، بلکه جهان ديگر را نيز در کنف خود دارد. همة رحمت‌هاي عالميان صفحه‌اي از رحمت مطلقة آن بزرگوار است:

اي تن تو پاک‌تر از جان پاک

روح تو پروردة روحي فداک

نقطه‌گه خانة رحمت تويي

خانه بر نقطة زحمت تويي

راهروان عربي را تو ماه

ياوگيان عجمي را تو راه

ره به تو يابند و تو ره ده‌نه‌اي

مهترِ ده خود تو و، در دِه نه‌اي

لب بگشا تا همه شکر خورند

زآب دهانت رطبِ تر خورند

عقل شده شيفتة روي تو

سلسلة شيفتگان موي تو( 3 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . البقره: 254

2.

3 . مخزن الاسرار، ص 21

77

معراج پيامبر (صلّي الله عليه وآله)

معراج، از مسائل مهم واساسي عقايد اسلام ‌است که از ابعاد مختلف در زمينه‌هاي مختلف، مورد شرح و تفسير واقع شده است.

معراج عبارت است از سفر حضرت رسول (صلّي الله عليه وآله) از زمين به آسمان‌ها و سير سماوات و ديدن اسرار نظام آفرينش و سير عوالم غيب و اشراف به آنچه در غيب هست.

در شبي از شب‌ها، که در مکه بودند، جبرئيل به خدمتش آمده، او را از بستر خواب در خانة امّ ‌هاني (خواهر علي)، بيدار کرد و به مسجدالحرام و از آنجا به مسجدالأقصي و از آنجا نيز به آسمان‌ها برد.

پيامبر دراين سفر با ارواح انبيا ديدار وملاقات‌کرد و با بعضي ازآن‌ها سخن‌گفت. ملائکة عالم گوناگون را مي‌بيند و با بعضي از آنها صحبت مي‌کند. حقيقت بهشت و جهنّم را به وي نشان مي‌دهند و اسرار بي‌نهايت ديگر که تنها خود آن جناب دانسته است. حتي جبرئيل نيز از آن‌ها آگاه نيست. مقداري از مراحل سير و سلوک را با جبرئيل بوده تا اين‌که در مرحله‌اي از سفر، جبرئيل توقف کرده و پيامبر به تنهايي ادامه مي‌دهد؛ زيرا از اين مرحله به بعد، جبرئيل ظرفيت و توان همراهي را نداشته است. ازاين رو، به پيامبر گفت:

{لَوْ دَنَوْتُ اَنْمُلَةً لاَحْرَقْتُ}.( 1 )

«اگر به اندازة بند انگشتي بالاتر از اين روم آتش مي‌گيرم.»

وقتي از سفر باز مي‌گردد و مردم را از حقايقي که ديده آگاه مي‌کنند. بعضي ايمان مي‌آورند و بعضي ديگر کفر ورزيده و آن حضرت را به دروغگويي متهم مي‌کنند. چند خبر به آن‌ها مي‌دهد تا اين‌که به درستي اخبار او واقف مي‌شوند. ولي دشمنان آگاه‌که آگاهانه از حقيقت رويگردان شده‌اند، با هيچ صداقتي و خبر صحيحي هدايت نمي‌گردند.

در تفاسير قرآن‌کريم در چند وچون معراج حضرت رسول (صلّي الله عليه وآله) نظريات زيادي داده‌اند واحاديث فراواني نقل‌گرديده است. بسياري از احاديث قدسي حاصل سفر

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بحار الأنوار، ج18، ص382

78

معراج است.

در قرآن کريم، معراج اول بار در سورة اِِسراء مطرح شده است که مي‌فرمايد:

{سُبْحانَ الَّذِي أَسْري بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَي الْمَسْجِدِ الأَْقْصَي الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}.( 1 )

«پاک است آن خدايي که بنده‌اش را شبانه از مسجدالحرام به سوي مسجدالاقصي، که اطرافش را مبارک ساختيم، سير داد، تا از آيات خود به او نشان دهيم که فقط خدا بسيار شنوا و بينا ست.»( 2 )

شاعران زيادي، مسأله معراج را طبق ذوق و سليقة خود، به شعر درآورده‌اند و در اين ميان جناب نظامي از قديمي‌ترين شاعراني است که به بيان آن پرداخته و مي‌گويد:

چشم خورشيد محتاج اوست

نيم هلال از شب معراج اوست

تخت نشين شب معراج بود

تخت نشان کمر و تاج بود( 3 )

نيم شبي کان فلک نيمر‌وز

کرد روان مشعل گيتي فروز

نه فلک از ديده عماريش کرد

زهره و مه مشعله داريش کرد

کرد رها در حرم کاينات

هفت خط و چار حد و شش جهات

ديده اغيار گران خواب گشت

کو سبک از خواب عنان تاب گشت

چون دو جهان ديده بر او داشتند

سر ز پي سجده فرو داشتند( 4 )

عشر ادب خوانده ز سبع سما

عذر قدم خواسته از انبيا

ستر کواکب قدمش مي‌دريد

سفت ملايک علمش مي‌کشيد

در شب تاريک بدان اتفاق

برق شده پوية پاي بُراق

سدره شده صد ره پيراهنش

عرش گريبان زده در دامنش

زان گل و زان نرگس کان باغ داشت

نرگس او سرمه ما زاغ داشت

چون گل از اين پاية فيروزه فرش

دست به دست آمده تا ساق عرش

هم‌سفرانش سپر انداختند

بال شکستند و پر انداختند

او به تحيّر چو غربيان راه

حلقه زنان بر در آن بارگاه

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . الاسراء: 1

2 . براي اطلاع بيشتر به تفسير الميزان رجوع شود.

3 . مخزن، ص 17

4 . همان، ص 18

79

پرده نشينان که درش داشتند

هروج او يک‌تنه بگذاشتند

رفت بدان راه که همره نبود

اين قدمش زآنقدم آگه نبود

هرکه جز او بر در آن راز ماند

او هم از آميزش خود باز ماند

بر سر هستي قدمش تاج بود

عرش بدان مائده محتاج بود( 1 )

راه قِدَم پيش قَدَم در گرفت

پردة حلقت زميان برگرفت

آيت نوري که زوالش نبود

ديد به چشمي‌که خيالش نبود

ديدن او بي‌عرض و جوهر است

کز عرض و جوهر از آن‌سوتر است

مطلق از آنجا که پسنديد نيست

ديد خدا را و خدا ديد نيست

ديدن آن پرده، مکاني نبود

رفتن آن راه، زماني نبود

هر که در آن پرده نظرگاه يافت

از جهت بي‌جهتي راه يافت

لطف ازل با نفسش همنشين

رحمت حق نازکش او نازنين( 2 )

لب به شکر خنده بياراسته

امّت خود را به دعا خواسته

همّتش از گنج توانگر شده

جملة مقصود ميسّر شده

پشت قوي گشته از آن بارگاه

روي درآورد بدين کارگاه

زان سفر عشق نياز آمده

در نفسي رفته و باز آمده( 3 )

نکات معراجيه

در اشعاري که به‌طور اختصار و برگزيده، از کلّ معراجية نظامي در مخزن‌الأسرار ذکر شد، نکات زيادي در خصوص عرفان و اسرار معراج بيان شده است که به بعضي از آن‌ها اشاره مي‌کنيم:

نکتة اول: اهميت معراج

معراج اهميت چندجانبه دارد:

\* از يک جهت براي پيامبر (صلّي الله عليه وآله) مهم است؛ زيرا آنچه را که مي‌داند، به عيان مي‌بيند. چون طبق مطالب گذشته، عوالمِ موجود، همه اسرار وجود پيامبرند وپيامبر

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . همان، ص 18

2 . همان، ص 19

3 . همان، ص 20

80

پيش از معراج، به‌آن حقايق علم دارد. ولي (شنيدن کي بود مانند ديدن!) عين اليقين بالاتر از علم اليقين است؛ از اين‌رو، مي‌توان‌گفت به‌يک معني پيامبر خدا در مقامات وجوديِ خويش سير کرده‌اند. ليکن اين سير، سير خارجي و عين بوده که با جسم و‌جان حاصل شده‌است. بنابراين، کلام آنان‌که مي‌خواهند معراج را امري کاملاً روحاني بدانند، صحيح نبوده، بلکه معراج با جسم و جان رسول الله حاصل شده است.

\* جهت دوم: اهميت معراج براي مردم است؛ زيرا پيامبر به اذن الهي بعضي از اسرار و حقايق معراج را به مردم بيان کرد و آنان‌ را از اسرار عوالم گوناگون آگاه ساخت و ياد داد که از راه نماز مي‌توانند به بخشي از معارف معراجيه دست يابند. به همين جهت در خصوص نماز فرمود:

«الصَّلاةَ مِعْراَج الْمُؤْمِنُ»؛( 1 ) «نماز معراج مؤمن است.»

در احاديث معراجيه آمده است که نماز هدية خداوند به امت پيامبر در شب معراج بوده است. براي اين‌که امت او نيز از اين سفر الهي بهره‌مند شوند، خداوند وسيله‌اي بر معراج به آن‌ها اعطا کرد که همان نماز است.

\* جهت سوم: اهميت معراج براي ملکوتيان. اشتياقي که ساکنان عوالم ديگر به زيارت حضرت رسول داشتند، بيش از اشتياق آن حضرت به آن‌هاست. از اين‌رو، وي با ورود خود به عوالمِ ديگر، ساکنان آن عوالم را مستفيض فرمود و آنان‌ از برکات وجوديِ وي متبرّک شدند.

گام به گام او چو تحرّک نمود

ميل به ميلش به تبرک ربود

چون دو جهان ديده بر او داشتند

سر ز پيِ سجده فرو داشتند

نکته دوم: مقام انسان و ملک

با اين‌که در اشعار قبل و بعد، به نوعي، به بيان عظمت انسان پرداخته، در مسألة معراج نيز بر اين مسأله تأکيد کرده است که در اين سفر الهي، ملک امين خدا؛ يعني جبرئيل تا

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . اعتقادات، علامه مجلسي، ص 29

81

مرتبه‌اي پيامبر اکرم (صلّي الله عليه وآله) را همراهي مي‌کند ولي بعد از آن قدرت و ظرفيت تحمّل تقرّب را نداشته و تنها پيامبر مي‌تواند به سير و سلوک ادامه دهد.

همسفرانش سپر انداختند

بال شکستند و پر انداختند

او به تحيّر چو غربيان راه

حلقه زنان بر در آن بارگاه

پرده نشينان که درش داشتند

هودج او يکتنه بگذاشتند

رفت بدان راه که همره نبود

اين قدمش زآنقدم آگه نبود( 1 )

در اين ابيات، مضمون حديثي از رسول اعظم (صلّي الله عليه وآله) را يادآور مي‌شود که فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لاَ يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلاَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌَ».( 2 )

«و آيا خداوند حالاتي است که هيچ ملک مقرّب و پيامبر مرسلي تاب تحمّل آن حالات را ندارد؟»

اديبان گفته‌اند: عبارت «لاَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌَ» نکرة در سياق نفي است. از نظر ادبي، نکره در سياق نفي افادة عموم مي‌کند. بنابراين؛ جملة «لاَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌَ» خود پيامبر (صلّي الله عليه وآله) را نيز شامل مي‌شود؛ يعني آن حالاتِ مخصوص به پيامبر را خودِ وي نيز از جهت پيامبري و رسالتش تحمل ندارد؛ زيرا فوق تحمّل هر نبي و رسول است. بلکه از باب بندگي مي‌تواند تحمل کند؛ يعني بندگي آن حضرت به قدري عظيم و وسيع است که به او توان تحمّل اين حالاتِ فوق تحمّلِ عرفاني را اعطا کرده است.

از اين‌رو، پيامبر مقاماتي را در شب معراج طي‌کردند که هيچ پيامبري به آن مقامات نايل نشد، حتي همراه و همسفرش که جناب جبرئيل بود نيز در نيمة راه ماند و گفت: من ديگر قدرت همراهي شما را ندارم و اگر ذرّه‌اي از اينجا بالاتر روم، بال و پرم مي‌سوزد.

«لَوْ دَنَوْتُ اَنْمُلَةً لاَحْرَقْتُ»

«اگر به اندازة بند انگشتي بالاتر از اين روم، آتش مي‌گيرم.»

همسفرانش سپر انداختند

بال شکستند و پر انداختند

رفت بدان راه که همره نبود

اين قدمش زآنقدم آگه نبود

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مخزن الاسرار، ص 18 (ديباچه).

2 . بحارالأنوار، ج 79، ص243.

82

نکته سوم: احتياج عرشيان به پيامبر اعظم (صلّي الله عليه وآله)

اگر فرشيان به وجود انسان کامل نياز داشتند، عرشيان نيز به وي محتاج‌اند. از اين‌رو، فيض پيامبر (صلّي الله عليه وآله) به آنان نيز رسيد و همه را مستفيض ساخت. او با قدم نهادن در عالم عرشيان و نور افشاني به ايشان، و صعود از عالم ملکوت به عالم لاهوت، ثابت کرد که هر موجودي در حدّ سعة وجودي خود، به وجود نازنين آن بزرگوار محتاج‌اند. هرچه از مراحل بالاي وجود بهره‌مند‌تر باشند، احتياجاتشان بيشتر خواهد بود.

بر سر هستي قدمش تاج بود

عرش بدان مائده محتاج بود

چون به همه حرف قلم در کشيد

زآستي عرش عَلَم برکشيد

نکته چهارم: چگونگي معراج در مراحل مختلف

يکي از نکات حساس معراج، کيفيت معراج است که موجب شده بعضي در اين باره نظريات مختلفي ابراز کنند. گروهي قائل به روحاني بودن معراج شده‌اند و عده‌اي به جسماني و روحاني بودن آن معتقد گشته‌اند.

آنچه از اشعار نظامي به دست مي‌آيد، اين است که: مقداري از مراحل معراج دو بُعدي (روحاني و جسماني) بوده و مقدار ديگر روحاني محض بوده است.

سير سماوات و عالم جبروت و ملکوت دو بُعدي بوده و سخن از پاي نهادن در اين سفر عرصه به ميان آمده است.

بر سر هستي قدمش تاج بود

عرش بدان مائده محتاج بود

تا تنِ هستي دم جان مي‌شمرد

خواجة جان راه به تن مي‌سپرد

از نظر نظامي اين سير دو بُعدي (روحاني و جسماني) تا پايان عرش الهي ادامه داشته و بالاتر آن مرحله، که اوج صعود بوده، اسم خاصي نداشته است؛ زيرا مرحلة مافوق اسم و رسم است. حضرت اين مرحله را، از قالب جسمانيت خارج شده و با قالب نورانيت محض و روحانيت خالص سير کرده است.

83

همانگونه که اوّلين صادر از حضرت باري تعالي نورانيت پيامبر خدا بوده و هيچ اسم و رسمي از ماديت به وجود نيامده بود، اکنون نيز به همان مرحله رسيده و با همان بُعد وجودي خود به سير ادامه مي‌دهد.

چون بنه عرش به پايان رسيد

کار دل و جان به دل و جان رسيد

تن به گهر خانة اصلي شتافت

ديده چنان شد که خيالش نيافت

راه قَدَم پيش قِدَم در گرفت

پردة خلقت زميان برگرفت

کرد چو ره رفت ز غايت فزون

سر زگريبان طبيعت برون

پاي شد آمد به سر انداخته

جان به تماشا نظر انداخته

رفت ولي زحمت پايي ندات

جست ولي رخصت جايي نداشت

مي‌گويد چون حيطة عرش در سير و سفر معراج به پايان رسيد، بعد از آن، سفرِ معراج سفر با جان و روح بود و تَن در مرحلة جسماني محض باقي ماند. وقتي راه رفتن وي بيش از حد شد، طبيعت بشري‌اش را که هيکل و هيبت انساني اوست وانهاد، بعد از اين نيز سير مي‌کرد ولي پايي در همراه نداشت.

وقتي راه رفتن با پا نباشد، رؤيت نيز با چشم نبوده و شنيدن با گوش نخواهد بود؛ زيرا همة لوازم مادي را فروگذاشته و فقط با جان و روح سير مي‌کند. از اين‌رو، همة رفتن‌ها و ديدن‌ها و شنيدن‌ها و... با جان محض خواهد بود که (جان به تماشا نظر انداخته).

به همين جهت سخن گفتن رسول اعظم (صلّي الله عليه وآله) با خدا نيز به وسيلة دهان نبوده؛ زيرا دهان سخن را محدود مي‌کند، ولي سخن وقتي با همة وجود گفته شود، تماماً مقبول واقع مي‌شود.

چون سخن از خود به درآمد تمام

تا سخنش يافت قبول سلام

آيت نوري که زوالش نبود

ديد به چشمي که خيالش نبود

ديدن او بي‌عرض و جوهرست

کز عرض و جوهر از آن سوتر است

مطلق از آنجا که پسنديده نيست

ديد خدا را و خدا ديده نيست

84

اين اشعار همه پشتوانة قرآني دارند؛ زيرا مسأله رؤيت حضرت رسول در شب معراج در چندين آيه از قرآن عنوان شده است.

{ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّي، فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنِي، فَأَوْحِي‏ إِلي‏ عَبْدِهِ ما أَوْحي، ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأي‏»( 1 )

سپس نزديک و نزديک‌تر شد، به اندازة دو قوس، يا کمتر از آن. پس خداوند وحي کرد بر بنده‌اش آنچه را که وحي کرد. دلش ديده‌اش را تکذيب نکرد.

اين‌که دلش ديده‌اش را تکذيب نکرد، براي اين است که با ديدة دل مي‌ديد، نه با ديدة سَرْ، که با دل فاصله دارد.

نظامي مي‌گويد: محدوديت موجب نقص است ولي مطلق بودن که هيچ حدّ و مرزي ندارد، هيچ نقصاني نيز نخواهد داشت.

خداوند چون مطلق واقعي است و بقية مطلق‌ها غيرمطلق بلکه محدودند، لذا جمال و کمال الهي نيز مطلق است و از اين‌رو، زيبا و ديدني است. انسان هميشه به دنبال مطلق بوده و مطلق پسند و مطلق‌گرا است، ولي مطلق واقعي يکي بيش نيست و تنها يک نفر به طور مطلق به آن رسيده است که آن رسول اعظم (صلّي الله عليه وآله) است.

مطلق از آنجا که پسنديدني است

ديد خدا را و خدا ديدني است

ديدنش از ديده نبايد نهفت

کوري آن‌کس که به ديده نگفت

ديدن آن پرده مکاني نبود

رفتن آن راه زماني نبود

با اين‌که نظامي در چندين بيت به چگونگي ديدن اشاره کرده و آن را مساوي ادراک قلبي و چشم دل گرفته است، ولي در يک بيت که قبل از بيت فوق الذکر است به خلاف گفتة خود رفته و به قول معروف از هول حليم به ديگ افتاده است؛ آنجا که به ردّ نظرية منکرين معراج و رؤيت حق مي‌پردازد، مي‌گويد:

ديد، پيمبر نه به چشمي دگر

بلکه بدين چشم سر اين چشم سر

البته بلافاصله با بيت بعدي به جبران آن پرداخته و مي‌گويد:

ديدن آن پرده مکاني نبود

رفتن آن راه زماني نبود

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . النجم: 8 تا 11

85

اگر بخواهيم براي اين دو بيت، نقطه جمعي پيدا کرده، نظامي را از اشتباه در اين خصوص تبرئه کنيم، بايد بگوييم مقصود از ديدن به چشم سر، ديدن در مراحل اولين معراج است و مراد از ديدن با چشم دل، مراحل نهايي معراج است. با اين تفسير، علاوه بر اين‌که جواب نظامي به منکران معراج را داده‌ايم خود وي را هم از اشتباه تبرئه کرده‌ايم.

ولي در ابيات بعدي، به تکميل نظرية رؤيت قلبي پرداخته و چنين گفته است:

هر که در آن پرده نظرگاه يافت

از جهت بي‌جهتي راه يافت

هست وليکن نه مقرّر به جاي

هر که چنين نيست نباشد خداي

خورد شرابي که حق آميخته

جرعة آن در گِل ما ريخته

لطف ازل با نفسش همنشين

رحمت حق نازکش او نازنين